



امکارات تراث اسلامی

۱۳۹۹ شمسی ۱۴۴۱ قمری ۲۰۲۰ میلادی

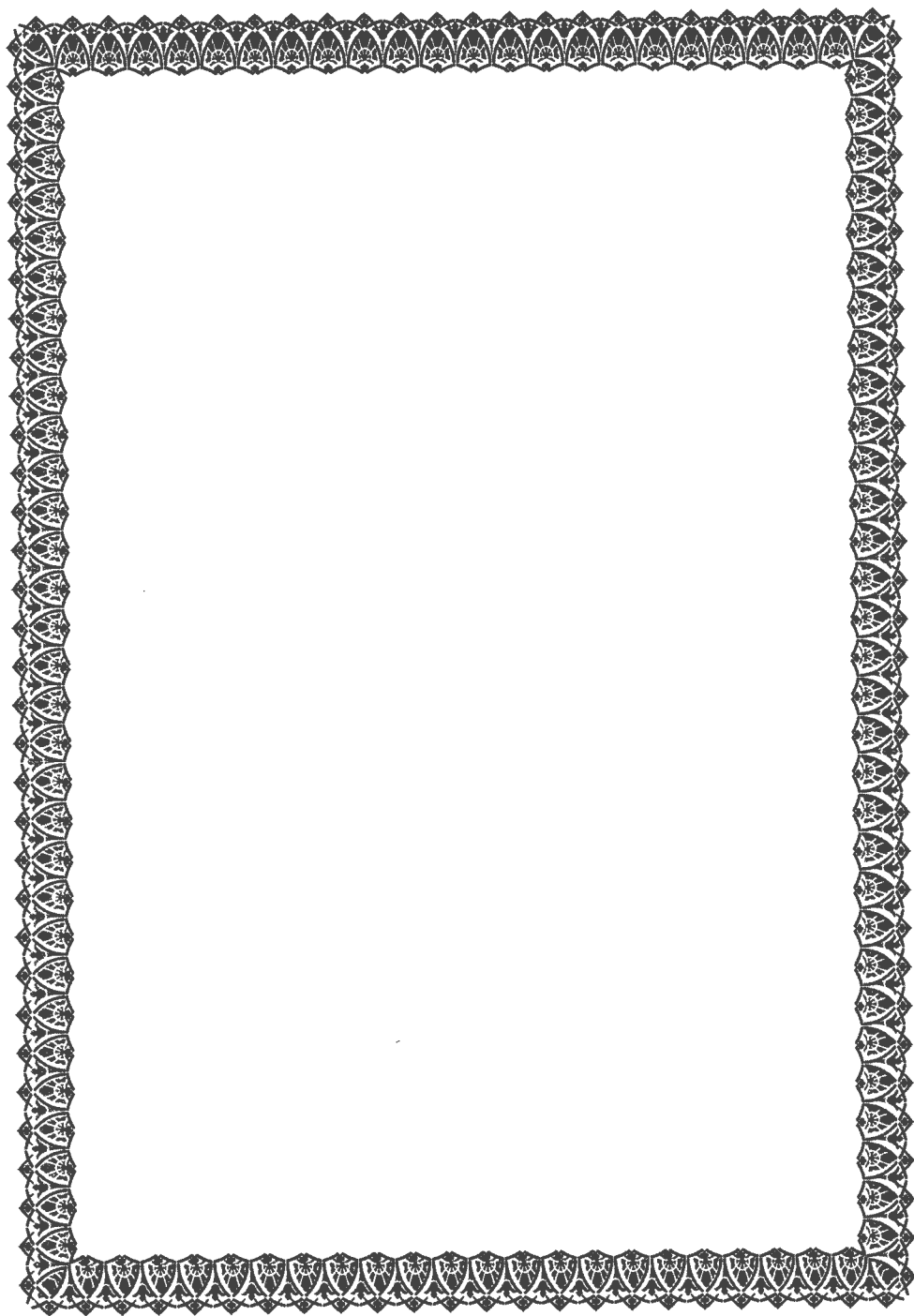
دیوان برندق خجندی

۸۱۷-۷۵۷ هجری قمری

تحقیق نص

امید سُروری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا
سورة مريم آية (٦٣)

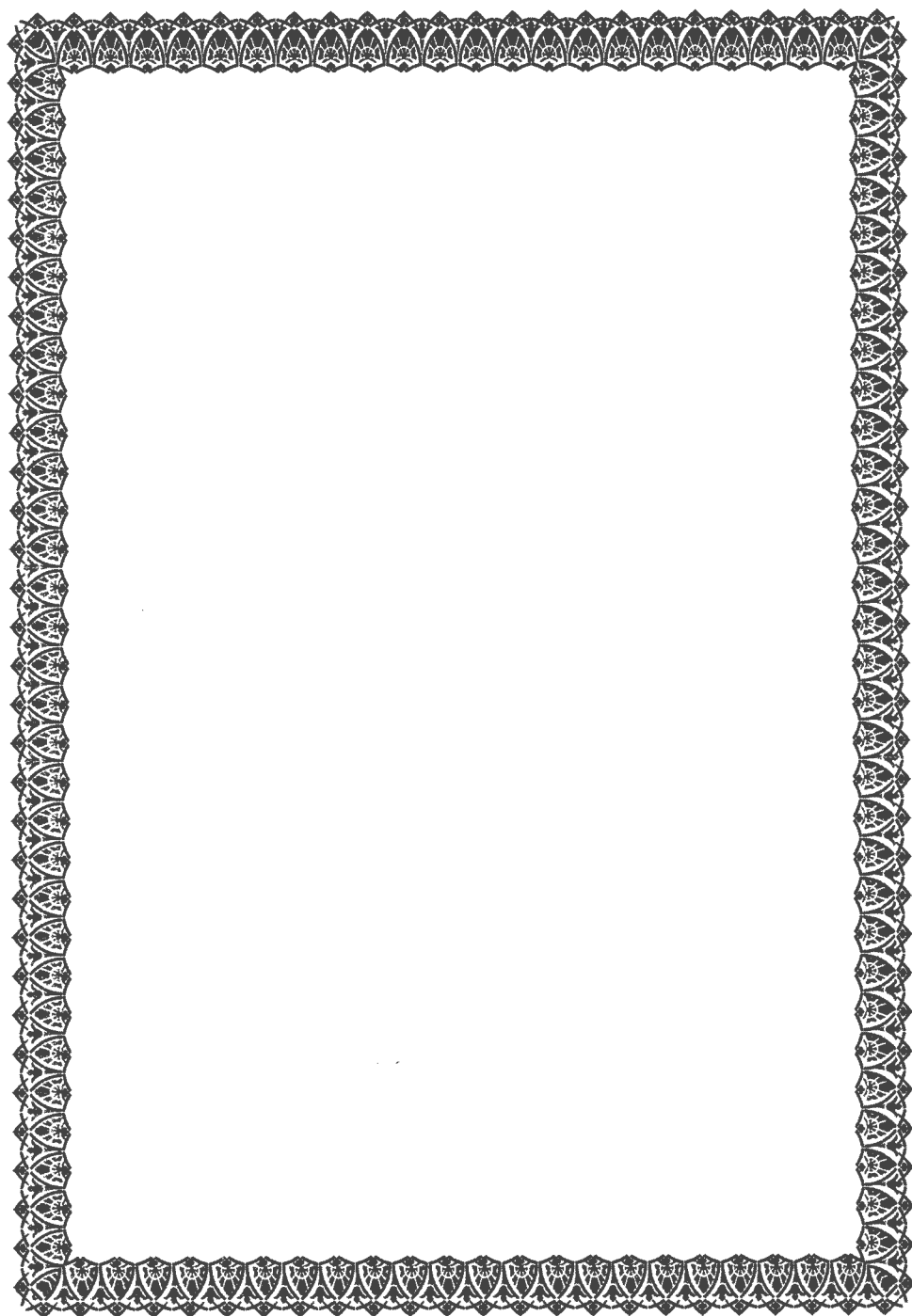
ایران - تهران



۱۳۹۹ هجری شمسی

۱۴۴۱ هجری قمری

۲۰۲۰ میلادی



زبان و ادبیات - ۸

دیوان

مولانا میر بہاء الدین

برندق خجندی

(۷۵۷-۸۱۷ ہجری قمری)

تحقیق نص

امید سُروری



انتشارات تراث اسلامی

تهران خیابان شهید مطهری خیابان میر عماد کوچه هشتم پلاک هشت واحد سه

کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۴۱۸۵ تلفن: ۸۸۱۷۲۰۹۹ نمابر: ۸۹۷۸۶۹۶۵

sazeman@yahoo.com

دیوان برندق

مولانا امیر بهاء الدین برندق ابن نصرت خجندی

تحقیق نص: امید سُروی

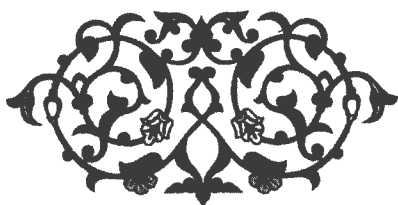
چاپ اول: ۱۳۹۹ - ۲۰۲۰ میلادی (تهران)

شمارگان: ۵۰۰ نسخه -

شابک: 978-622-6946-04-9

همه حقوق محفوظ و مخصوص به ناشر است.

این کتاب تحت حفاظت پیمان کپی رایت انتشارات دارالتراث استانبول ترکیه قرار دارد.



فهرست

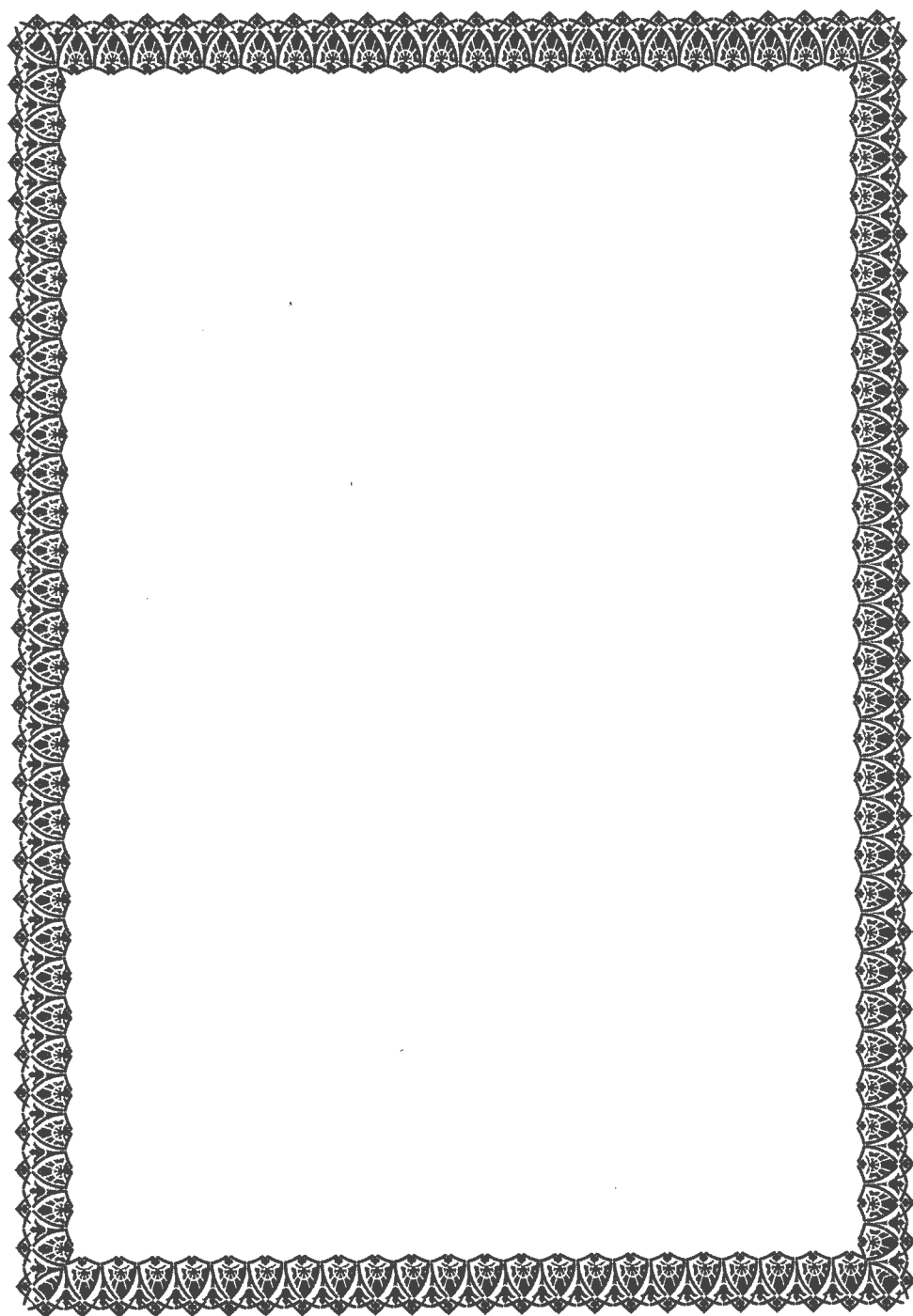
مقدمه / ۹

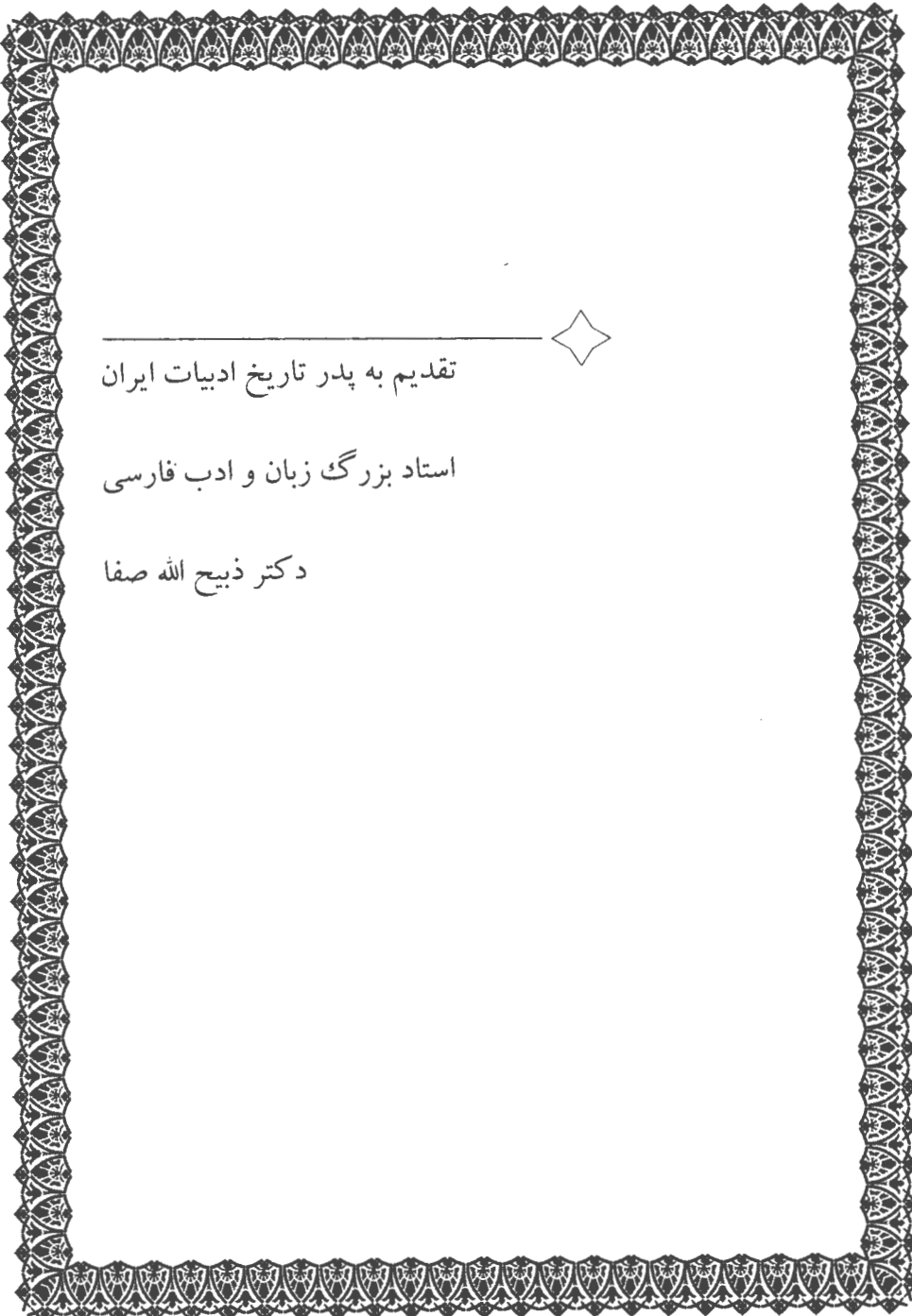
متن / ۱۳۵

تعلیقات / ۲۶۵

نمایه‌ها / ۳۸۷

فهرست تفصیلی / ۴۷۷

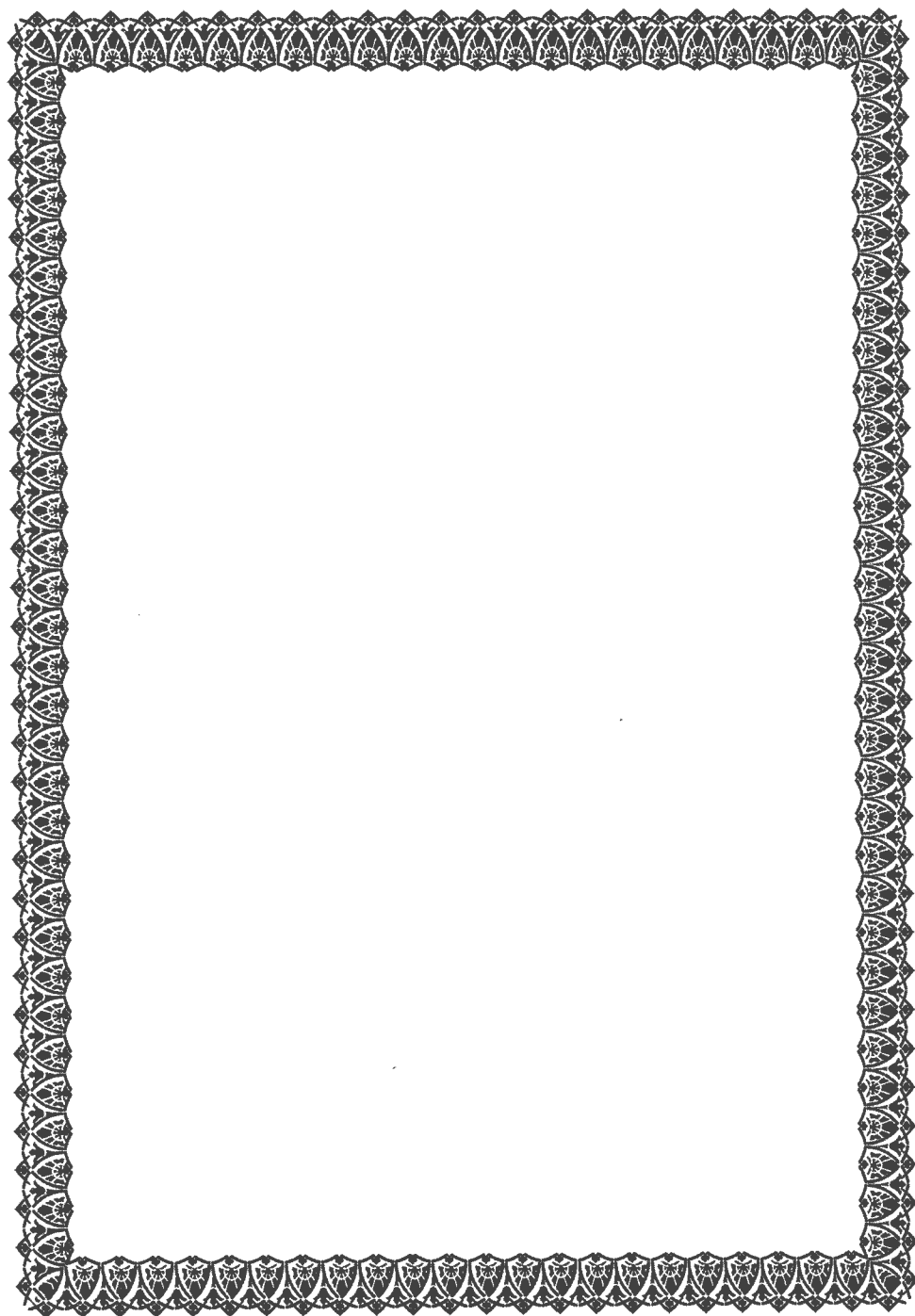




تقدیم به پدر تاریخ ادبیات ایران

استاد بزرگ زبان و ادب فارسی

دکتر ذبیح الله صفا



پیشگفتار

حدود هفت سال پیش، روزی به مطالعه کتاب تاریخ ادبیات در ایران تالیف مرحوم صفا مشغول بودم که به مدخل برندق خجندی برخورددم، نام نامتعارف و عجیب این شاعر نظرم را جلب کرد و در گوشه‌ای از ذهنم جای گرفت. چند سال بعد در حال مطالعه نسخه خطی خلاصه‌الشعار تقی کاشی بودم که به نام برندق برخورددم و دیدم که کاشی حدود ۲۰۰۰ بیت از اشعار وی را به خط خودش کتابت کرده است. مقداری از اشعار را مطالعه کردم، زیبایی و صلابت از آن جلوه می‌کرد و جاذبه‌ای دلپذیر داشت. به سراغ فهرس نسخ خطی و منابع دیگر رفتم هیچ اثری از دیوان این شاعر نیافتم و در آخر معلوم شد که نسخه‌ای از دیوان این شاعر برجای نمانده و تنها منبع اشعار وی همین خلاصه‌الشعار است. با دوست و همکارم جناب آقای دکتر بهروز ایمانی مشورت کردم و ایشان نیز بر یافته‌هایم اعتبار نهادند و گفتند تا الان نشنیده‌ام که کسی تصحیح این اشعار را در دست داشته باشد و حتماً به تصحیح این دیوانچه پرداز که از حلقه‌های مهم و مفقوده شعر فارسی بویژه در حوزه ماورالنهر است.

توصیه ایشان را پذیرفتم و به تحقیق و بررسی بیشتر روی آوردم، در همین زمان نتایج آزمون دکتری اعلام شد و بنده در دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین پذیرش گرفتم و پس از گذراندن واحدهای دانشگاه در زمان تصویب پایان‌نامه، تصحیح اشعار برندق خجندی را پیشنهاد دادم که خوشبختانه پذیرفته شد و به تصویب

رسید. دو سه سالی گذشت و تصحیح دیوان به پایان رسیده بود که نسخه دیگری از خلاصه‌الاشعار به همت و احسان استاد بهروز ایمانی از کتابخانه خدابخش به دست رسید که در بردارنده اشعار برندق بود و برای اتمام پایان‌نامه کمک شایانی کرد.

حدود یک سال بعد از فارغ‌التحصیلی، باز به ویرایش و بازبینی پایان‌نامه پرداختم و نتیجه‌اش دیوانی شد که بر اساس دو نسخه خطی و چندین جنگ، سفینه و تذکره به تصحیح رسیده و اکنون به همراه تعلیقات و نمایه‌های چند گانه منتشر شده است.

در پایان این مقال، فرصتی است که از این عزیزان که در روند به بار نشستن این اثر مرایاری کرده‌اند تشکر و قدردانی کنم. از جناب آقای دکتر بهروز ایمانی که مشوق اصلی بنده در این کار بودند و با احسان و پامردی نسخه خدابخش را در اختیارم قرار دادند سپاسگزارم. از دوست عزیز و گران‌قدرم جناب آقای دکتر عباس بگجانی که نقش بسزایی در حل غموض و دشواریهای و پیچیدگی‌های متن داشتند ممنون و متشکرم. قدردان جناب آقای دکتر مهدی قیاض هستم که استاد راهنمای بنده بودند و در اتمام پایان‌نامه و نیز کشف معنا و مفهوم لغات و ابیات دشوار بسیار مایه گذاشتند. از جناب آقای دکتر ناصر محسنی‌نیا که استاد مشاور بنده بودند و مرا راهنمایی‌های پدرا نه کردند، سپاسگزارم و در آخر از جناب آقای دکتر محمد طباطبایی (منصور) و جناب آقای دکتر زهیر طیب که بنده را به چاپ این اثر ترغیب کرده و مسیر انتشار این کتاب را در انتشارات دار التراث استانبول و تراث اسلامی ایران هموار نمودند متشکرم. امیدوارم که این کتاب بتواند منبعی موثر و مفید در تحقیقات زبان فارسی باشد و جایگاه خود را در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی کسب کند.

امید سروری گلپایگانی / مرداد ۱۳۹۸

۱. معرفی و شرح احوال برندق خجندی

۱.۱. نام

از منابع و تذکره‌ها اطلاع چندانی درباره این سراینده به دست نمی‌آید، نامش چنان‌که در اشعارش ثبت شده و دولت‌شاه سمرقندی (به عنوان کهن‌ترین منبع) تایید کرده «برندق» است.^۱ چندین نفر به این نام، در تواریخ ذکرشان رفته از جمله شجاع‌الدین امیر محمد برندق بن جهان‌شاه برلاس (از امیران و سرداران برلاسی معاصر امیر تیمور گورکانی) که هم‌دوره برندق نیز هست.^۲ و برندق‌خان از خوانین بخارا که ذکرش در *مهمان‌نامه بخارا* (تالیف در ۹۱۵ق) رفته^۳ و نیز برندق اوزبک از نزدیکان امیرانشاه تیموری که نامش در *زبدة‌التواریخ* آمده است.^۴

۱. تذکره دولت‌شاه، ص ۳۷۱؛ متن، صص ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶.

۲. *ظفرنامه* (شامی)، ج ۱، صص ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۵۵؛ *ظفرنامه* (یزدی) ج ۲، ص ۱۷۶۴؛ *تاریخ‌نامه* (شمس‌الحسن)، صص ۸۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۷۳؛ *زبدة‌التواریخ*، ج ۱، ص ۴۳؛

حبيب‌السبيح، ج ۳، صص ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۳۰ - ۵۳۹؛ *مهمان‌نامه بخارا*، ص ۳۸۵.

۳. *مهمان‌نامه بخارا*، ص ۳۸۵. ۴. *زبدة‌التواریخ*، ج ۱، ص ۵۰.

معنای «برندق» دقیقاً مشخص نیست و تلفظ آن را نیز به صورت «بَرَنْدَق»،^۱ «بُرَنْدَق»^۲ و برندوق^۳ ثبت کرده‌اند.

۱.۲. لقب

در منابع، برای برندق سه لقب «امیر»، «بهاء‌الدین»^۴ و «مولانا»^۵ ذکر شده که می‌تواند نشانه‌ای از پایگاه و مقام اجتماعی والای او در دوران حیاتش باشد.

۱.۳. تخلص

تخلص برندق در بیشتر اشعارش «برندق» یا «ابن‌نصرت» است^۶ و گاه هر دو در یک شعر به کار رفته.^۷ البته یک بار هم «ولد نصرت» در جایگاه تخلص آمده است.^۸

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۲۳۶؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲، ص ۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۲۶۵.

۲. ظفرنامه (یزدی)، ۲/ ۱۷۶۴؛ تاریخ‌نامه (شمس‌الحسن)، صص ۸۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۷۳.

۳. نغائس‌المآثر، ص ۲۹۶.

۴. خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب)، برگ ۱۷۵.

۵. تذکره دولتشاه، صص ۳۷۱-۳۷۳؛ عرفات‌العاشقین، ج ۲، ص ۷۶۶؛ دیوان کاتبی، (خطی ۲۱۳)، دانشگاه

ادبیات مشهد، برگ ۳۵۰.

۶. متن، (برندق) صص ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، (ابن نصرت) صص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۳.

۷. ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳-۲۵۹؛ سعید نفیسی تخلص برندق را «ندیمی» نوشته و او را با ندیمی شاعر

اشتباه گرفته است (← تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۲۹۷). مؤلف مونس‌الاحرار (ج ۲، صص ۱۰۷۰-۱۰۷۱)

دو غزل از شاعری با تخلص «ابن‌نصرتی» آورده است که اطلاع خاصی از او در دست نیست جز اینکه با

توجه به تدوین مونس‌الاحرار در سده ۸-۹ق زمان حیات او قطعاً از این تاریخ جلوتر نبوده است. به هر

حال این شاعر احتمالاً غیر از برندق است و برندق هم هیچ‌گاه از تخلص «ابن‌نصرتی» استفاده نکرده است.

۸. متن، صص ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۲. همان، ص ۲۰۸.

پدر برندق، نصرت^۱ یا امیر نصرتشاه،^۲ در ابتدای حکومت تیمور «صاحب اختیار» ولایت خجند بوده و «به کرم ذاتی و وسخای جبلی در زمره اعظام و امرای آن ولایت بی شریک و انباز» شهرت داشته است.^۳ بیش از این اطلاعی از او در دست نیست. برندق چندین بار در اشعار خود به «اصالت» و «اصل» بودن خود تکیه کرده و می‌گوید نسلش از اصل اسیلان و مقبلان خجند است، در منابع، اثری از اسیلان خجند یا خاندانی شبیه به این دیده نمی‌شود، ولی بنا بر آنچه برندق گفته، او از خاندانی بوده که یا به این نام مشهور بوده‌اند و یا اعتبار و جایگاه مهمی در خجند داشته‌اند، البته باید در نظر داشت که به گفته تقی کاشی، پدر وی در زمان تیمور صاحب‌ولایت خجند بوده^۴ و یکی از القاب پدرش و خود برندق «امیر» بوده (— سطور قبل) این خود می‌تواند دلیلی برای این اصرار برندق بر افتخارش به اصل بودن باشد:

- عالی‌نسب و مرتبه‌دانم به اصالت	آری همه جا جای بود مرتبه‌دان را
- چون زر قلب عیب او هست به چشم حاسدان	گرچه ز پاک‌گوهری پُرهنر سخنور است
- من معتبرم به اصل اگر نیست	اسب و زرم و لباس قاقم
- من از دیار خجندم ز مقبلان اصل	ولی به شهر سمرقند دیده امن و امان
- غرض که بنده صاحب‌اصالتم در دهر	معین است و مقرر به حضرت اعیان

۱. خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۲. همان.

به اصل و نسل مرا اعتبار بسیار است به مال گرچه نیم معتبر در این دوران
 - اصلم از شهر خجند و نسلم از اهل صفاست گرچه در أم البلاد است این [زمان] ملجای من
 - نسلم از اصل اخیلان خجند است از قدیم گر به شهر اندکان است این زمان مأوای من
 - اخیلم و دلم از مهر مدح تو روشن به نور صدق و صفا همچو عارض سلمی
 - چو من به اصل بزرگ و هنر نیم عاری به هیچ باب در این حضرت شهنشاهی^۱
 اگرچه دولتشاه و برخی منابع دیگر - به پیروی از او- برندق را بخاری دانسته‌اند^۲ ولی
 همان‌گونه که در سطور پیشین گفته شد، خود وی تأکید کرده که در خجند زاده شده و از
 اخیلان خجندی است؛ مطلبی که صاحب تذکره صفح / ابراهیم نیز آن را تأیید کرده است.^۳
۵. ۱. فرزندان

برندق در سمرقند ازدواج کرده و مدتی نامعلوم در آنجا سکونت داشته است،^۴
 ولی بر اساس این اشعار که در توصیف زندگی خود سروده، فرزندی نداشته است:
 گرم فرزند جسمانی در این سن نداد این دور پر جور مجسم،
 که در آیینۀ رویش صفایی ز عین مردمی بینم دما دم
 ولی فرزند روحانی هزاران مرا داد از کرم خلّاق اکرم^۵

۱. متن، صص ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۴۸. ۲. تذکره دولتشاه، ص ۳۷۱؛

عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۷۶۶؛ جنگ اشعار (خطی ۱۸۰۷۸ مجلس): برگ ۴؛ جنگ اشعار، (خطی ۲۶۱۶۵

کتابخانه گلپایگانی): برگ ۲۵. ۳. صفح / ابراهیم، برگ ۸۴.

۴. تذکره دولتشاه، ص ۳۷۱؛ مجالس النفاّس، ۱۹؛ خلاصه الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)،

برگ ۱۷۵. ۵. متن، ص ۲۳۵.

۶. ۱. زمان ولادت

برندق در یکی از قطعات، به تاریخ تولدش، دقیق اشاره کرده، وی بر اساس این ابیات:

به سال هفتصد و پنجاه و هفتم به فال بهترین و طبع خرم
 دوشنبه بود انا آخر روز زمانه با نشاط و فارغ از غم
 که از کتم عدم موجود گشتم به نور دولت الهام ملهم
 اگرچه طالع من بود عقرب که هستش ترک پنجم ترک محرم^۱؟
 ولیکن مشتری با طالع من به بیست و پنج ساعت بود همدم^۱
 در غروب دوشنبه یکی از روزهای سال ۷۵۷ ق (برابر با یکی از روزهای ۷۳۴ - ۷۳۵ ش) دیده بر جهان گشوده است.

۷. ۱. سیر زندگی

۷. ۱. ۱. ورود به دربار

برندق چنان که خود می گوید در بیست و یک سالگی برای نخستین بار به دربار سلاطین راه یافته و در سی و دو سالگی شهرتش فراگیر شده است:

به سن بیست و یک چون در رسیدم شدم مقبول سلطانان اعظم
 چو سی و دو گذشت از عمر، شهرت گرفتم چون شه انجم به عالم^۱
 به احتمال قوی اولین حضور وی باید در دربار سلاطین و شاهزادگان تیموری باشد زیرا پدرش در زمان تیمور صاحب منصب^۲ خجند بوده است.

۱. همان.
 ۲. خلاصه الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۷. ۱. ۲. اوضاع و احوال

بر اساس اشعاری که از برندق بر جای مانده او بیشتر عمر خود را در سفر بوده (← سطور آینده) و با وجود توانایی‌ها و مهارت‌هایی که در علوم مختلف از جمله پزشکی داشته، همیشه در سختی و مشقت زندگی کرده و آنچه از راه صله و عطای ممدوحان خود به دست می‌آورده کفاف زندگی او را نمی‌کرده و وی مجبور بوده تا برای امرار معاش و گذران زندگی به سفرهای متعددی برای یافتن پایگاهی مطمئن و دائمی برود و به مدح حاکمان و بزرگان شهرهای مختلف بپردازد. تقریباً در تمامی دیوان به جا مانده وی، اشعار وی به منظور کسب درآمد و کمک و التماس لوازم و ضروریات زندگی سروده شده و این اشعار به خوبی نشان‌دهنده اوضاع اسفبار، سختیها و مشکلات زندگی اوست. برای نمونه:

- این نصرت بود سرگردان به دارالملک هند مرغ جان را ز آتش دل سوز غم کرده کباب
- بر کنار قلزم غم از جفای سفلگان همچو ماهی می‌طبد دایم دل و جان در برم
- هیچ مباد در جهان ملحق همچو من کسان محنت و خست خسان، غربت و درد بی‌زری
- چون که بشد معارضم هر خس و ناکس و دنی ننگ مرا همین بس است از فن شعر و شاعری
- به صورت گرچه عربانم مکن عییم از آن معنی که ذات کعبه معروف است در عالم به عربانی^۱
امیر علیشیر نوایی، کاتبی ترشیزی، دولتشاه، تقی کاشی و تقی اوحدی گفته‌اند که برندق اهل مطایبات بوده و هزل و هجوهای تندی داشته و شاعران فراوانی را به تیغ زبانش مجروح کرده است.^۲ او خود در بیتی درباره عصمت بخارایی گفته است:

۱. متن، ص ۱۵۵، ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴. ۲. مجالس‌النفائس، ص ۱۴۵؛ تذکره دولتشاه، ص ۳۷۱؛

خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵؛ عرفات‌العاشقین، ج ۲، ۷۶۶.

در بخارا خواجه عصمت گرچه دارد شهرتی

در خراسان خواجه عصمت نیست بی‌بی عصمت است^۱

و کاتبی ترشیزی درباره وی گفته است:

بگویم طور مولانا بهاء‌الدین برندق را که هر دم از سر تیغ زبانش خون همی‌بارد
برندق سخت‌روی و سرکش و تیز است و آهن‌دل ز ترس شاه اگر نبود که او را در دماغ آرد^۲

اگرچه از هجوهای او در میان اشعارش، مطلبی چشم‌گیر موجود نیست ولی
خودش در تأیید این گفته‌ها، اشاره کرده که اشعاری در این مضمون داشته است:

- زبانم در صف مدح و مذمت چو تیغ فتح داوود است بُرّا

- مرد میدان سخن‌رانی منم در شرق و غرب وین جماعت دایم از تیغ زبانم در بلا

گوهر تیغ زبانم در سخن داده نشان از سنان رستم و از ذوالفقار مرتضّا

- آنم که سر تیغ زبانم به صفِ نطق هنگام هجا حصّه دهد قابض جان را

- من که ابن نصرتم از تیغ هجوم در بلاد سرفرازانند دایم مانده در هول هَلْک^۳

در نتیجه، بعید نیست که بخشی از مصائب و آوارگی‌های وی ناشی از همین

دشمنی‌ها بوده باشد چنانچه خود نیز بارها در اشعارش به این نکته اشاره کرده است:

- مرا از غصّه یاران بدمهر هوای عیش کردن نیست یارا

- من چو شیرم بیشه اشعار را و دیگران همچو گاوانند هر سو یافه‌گرد و زاوِخا

۱. متن، ص ۲۶۰.

۲. دیوان کاتبی، (خطی ۲۱۳، دانشگاه ادبیات مشهد)، برگ ۳۵۰.

۳. متن، ص ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۳۴.

چون من از تسریف بی چون یافتم ملک سخن حاسدان را کی رسد در منصبم چون و چرا
 - بنده برندق این زمان آمده در جناب تو هم به کمال شاعری شهره هفت کشور است
 چون زر قلب عیب او هست به چشم حاسدان گرچه ز پاک گوهری پُر هنر سخنور است
 - کرم نمای روان با برندق شاعر در این دیار غریبی به رغم غمازان
 - من چو در ملک معانی پیرو خاقانیم عار نبود گر تگ زندان شود مأوای من
 - چونکه بشد معارضم هر خس و ناکس ودنی نگ مرا همین بس است از فن شعر و شاعری
 گرچه زنتد در سخن لاف معارضان من موسی خضری منم این همه گاو سامری
 عیسی مریم سخن نیست به جز من این زمان گرچه معارضم شود حاسد کودن از خری^۱
 در پایان این بخش، لازم است در خصوص دو داستانی که تقی کاشی
 در خصوص قسمتی از زندگی برندق گفته است، توضیحاتی داده شود. در
 داستان نخست وی آورده:

[برندق در] «آخر ایام به صدق نیت و صفای عقیدت ملازمت درویشان و ارباب
 انبیا می نمود و همیشه در رفاهیت احوال اهل سلوک و فقرا محمودات به تقدیم
 رسانیده، به چوگان مکرمت گوی سبقت از میدان کریمان آن دیار می ربود ... و اکثر ایام
 زندگانی در خدمت اهل نظم و ارباب علم روزگار گذاشت...»^۲
 در این باره باید گفت، هر چند صاحب صحف / ابراهیم هم این گفته را
 تایید کرده،^۳ ولی بر اساس اشعار برندق وی همیشه دچار مشکلات مالی و

۱. همان، ص ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۲۲. ۲. خلاصه الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۳. صحف ابراهیم، برگ ۸۴.

آوارگی بوده و نشانه‌ای از اینکه وی از این گونه اعمال انجام داده باشد و یا ارتباطی با درویش و فرق صوفیه داشته باشد، در میان اشعار وی دیده نمی‌شود و این داستان، در کل با اخلاق و اوصاف فردی برندق تناسبی ندارد. و در داستان دوم ذکر شده:

[برندق] اکثر اوقات به سلسله محبتی گرفتار بوده و با شهسواران میدان صباحت و دلبران عرصه ملاحت توجه نموده از جمله منظوران وی، در هرات صراف‌پسری بوده خواجه عبدالحی نام که از مقبولان اطراف خراسان به شیوه سنجیدگی و موزونیت و احسان و مکرمت انصاف داشته و مولانا دائم‌الاقوات به جواهر الفاظ عاشقانه و لآلی اشعار مخلصانه که موجب تفریح دل و جان معشوقان باشد اندیشه بر ملاقات وی می‌گماشته تا آنکه سلطان عشق و جذبه محبت بر وی دست یافته مدت سه سال در خدمت وی بایستاد و فرهادوار کمر ملازمت مطلوب بر میان جان بسته، داد عاشقی داد و اشعار بسیار در آن وقت گفته [...] گویند معشوق روزی از روی امتحان به مولانا گفت در فلان محله شخصی است از سلاله کرام و دختری دارد و مدتی است که به رنج محبت و تیمار محنت او گرفتار شده‌ام توانی که پدر آن دختر راضی سازی و آن دختر را به نکاح من درآری جناب مولانا بی تعیین و تکلف بتعجیل تمام برفت و پدر دختر را طلب کرد و بی سابقه صورت واقعه با او در میان نهاد و گفت می‌خواهم که دختر تو را در حباله فلان پسر صراف آورم اما این پسر سامانی و جمعیتی ندارد و در تحصیل آن مقدمات نیز آن قدرتی نمی‌نماید و آنچه باید از ضرورات این کمینه از عهده آن به تدریج به در می‌آید اگر چه در اول آن بزرگ بشخص جواب مولانا نداد و چندان که او سخنان گفت و مبالغه کرد و سر پیش افکنده هیچ نگفت لیکن آخر الامر به واسطه عزت و مبالغه آن جناب و قبول

هزار قیفال طلا با کنیزک جمیله آن معنی را از وی قبول نمود و در تحصیل موجبات وصال و وسایل اجتماع مشغولی فرمود. اما مولانا مدّتی به سبب حصول آن نقد که طلب بر میان بسته رنج بسیار کشید و به هر جانبی تردّد نمود و آن نقد را به هم رسانید. گویند از هرات عزیمت کرمان کرد و اکابر و اهالی آن دیار به اکرام و احترام وی برخاستند و در اجلال عقد و تبجیل محل و تعظیم مکان و اقامت رسم تواضع و تفحص از عهده طلب او دقیقه‌ای فرو نگذاشتند و در اندک مدّتی باز متوجه هرات گردید و چون به آن جانب رسید مطلوب مشار الیه با نزدیکان به رسم تهنیت قدوم استقبال وی کردند و او را به منزل خود فرود آوردند پس مولانا آن نقود مصارف آن کار خیر صرف نمود و از بهر آن زفاف دعوتی ساخت و میزبانی نمود که مثل آن در آن عهد و دیگر عهود معهود نبود...^۱

در مورد این داستان نیز باید گفت که هرچند این داستان با روایات و خلیقات برندق همخوانی دارد ولی کاشی در ساختن این نوع از داستانها تبخّر فراوانی دارد و این داستان هم از جنس همان داستانهایی است که وی بدون ذکر منبع برای بیشتر شعرای مذکور در خلاصه‌الاشعار آورده و البته همه آنها فاقد منبع موثق و اعتبار و اهمیتند.

۱. ۳. حبس

برندق در طول حیات خود دو بار به زندان افتاده است؛ یکی به سال ۷۸۱ق در شهر بلخ، به مدت یک شبانه‌روز و به دستور میرانشاه تیموری (۷۶۲-۸۱۰ق):

۱. خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

بود از هجرت گذشته هفتصد و هشتاد و یک کز قضای آسمانی گشت زندان جای من
فرب یک روز و ششم در بلخ سلطان حبس کرد هست از آن این شعر غراً یک‌شبه انشای من^۱
و دوم در زمان پیری و در شهر اندکان به دستور شخصی نامعلوم و در
زمانی بعد از ۷۸۱ق:

نسلم از اصل اصیلان خجند است از قدیم گر به شهر اندکان است این زمان مأوای من
پیر گشتم در سخن‌رانی ولیکن همچنان مهر مهرویان همی‌ورزد دل برنای من
گر سر و کارم دو بندی شد ولی ز اقبال شاه برتر است از چرخ اطلس همت والای من^۲
همان‌گونه که از ابیات بالا پیداست، برندق در هر دو بار، حبسیه‌ای در استقبال از
حبسیه مشهور خاقانی سروده و اطلاعاتی در مورد خود و چرایی زندانی شدنش به نظم
در آورده و در آخر تقاضای خلاصی و تمنای رهایی و نجات کرده است.

۷. ۱. ۴. سفرها

برندق شاعری سیاح بوده و بر اساس اشعارش به شهرهای زیادی سفر کرده است
(«سطور آینده») و صاحب صحف ابراهیم و تقی کاشی نیز سفرهای فراوان او را تایید
کرده‌اند.^۳ وی علاقه خاصی به سفر داشته و همان‌گونه که خود می‌گوید:

— من آب روانم که عزیزم به روانی ساکن نه چو خاکم که کشم بار هوان را
— گاهی مقیم و گاه مسافر به هر دیار گاهی ندیم حضرت شاهان تاجور^۴

۱. متن، ص، ۲۱۱. ۲. همان، ص، ۲۱۳.

۳. صحف ابراهیم، برگ ۸۴؛ خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۴. متن، صص ۱۵۱، ۱۷۴.

در یک جا قرار نمی گرفته است. با توجه به اشاراتی که در اشعار وی وجود دارد و تواریخی که گه گاه ذکر کرده، می توان ابتدا و انتهای سفرهای وی را تا میزان زیاد مشخص کرد. برندق در ابتدای حیات در خجند است، ولی در سمرقند تاهل می گیرند^۱ و سپس از این شهر خارج شده و به احتمال قوی به دربار امیرانشاه (۷۶۲-۸۱۰ق) می پیوندند و بیشتر اوقات همراه این شاهزاده است. این همراهی از شهر بلخ و قبل از ۷۸۱ق که یک شبانه روز به دستور او به زندان افتاده، شروع شده است.

گویا این خصومت و ادامه مشکلات او را وادار به مسافرت به شیراز، کرمان و ابرقو می کند. این سفرها قبل از مرگ شاه حسین مظفری (م ۷۸۵ق)، شاه شجاع (م ۷۸۶ق) است زیرا مدح این افراد در اشعار برندق دیده می شود. برندق بعد از ۷۸۶ق (سال مرگ شاه شجاع) در عید قربان ۷۸۸ق (برابر با چهارشنبه ۲۰ دی ۷۶۵ش) مجدداً به سمرقند سفر می کند و در ضمن سوگندنامه ای که به مدح «عصامی سمرقندی» پرداخته، از او برای حل مشکلات مالی خود یاری می طلبد. برندق بعد از این تاریخ و بر اساس این ابیات (که قطعاً بعد از ۷۸۱ق سروده شده اند):

- برندق است رسیده به خدمت امروز که شهره در همه ایران زمین و توران است گهی به مسند جباه است و گاه در تگ چاه گهی به گلشن عیش و گهی به زندان است^۲ برای یافتن آسایش و رفع مشکلات و زندگی بهتر به سمت شبه قاره، سفر خود را که بر اساس بیت زیر در هند سروده شده، از بلاد خجند آغاز می کند:

۱. خلاصه الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۲. متن، ص ۱۶۷-۱۶۸.

- من ابن نصرتم ز خجند آمده به هند یک سینه پُر ز سوز دل و بر سر آفتاب^۱
 زمان احتمالی حضور برندق در شبه قاره تقریباً از ۷۸۸ تا ۷۹۱ ق است، زیرا وی
 همزمان با به سلطنت رسیدن سلطان غیاث الدین تغلقشاه ثانی در ۷۹۰ ق به دربار وی
 رسیده و او را در فاصله پنج ماه و هجده روزی که سلطنت داشته،^۲ در دو قصیده تحت
 عناوین «ابوالمظفر غازی»، «ابوالمکارم غازی»، «غیاث ملت و دین» ستوده است.^۳
 برندق پس از به سلطنت رسیدن این پادشاه، قصیده نخست خود را در مدح وی و در
 ردیف «آفتاب» سروده و برای وی فرستاده و بعد از یکی دو ماه انتظار، سلطان او را به
 حضور پذیرفته و برندق موفق شده قصیده دوم خود را در مدح وی در همان وزن، ردیف و
 قافیه تقدیم وی کند. اما از آنجا که سلطان مذکور ناگهان در ۲۱ صفر ۷۹۱ ق کشته شده و
 دربار تغلقشاهیان به هم ریخته و آشفته گردیده،^۴ برندق چنانچه در این ابیات می گوید،
 درست در همین زمان، ناگهان از دهلی به ملتان رفته و از آنجا به توران زمین و ماوراءالنهر
 بازگشته است:

ابن نصرت بود سرگردان به دارالملک هند مرغ جان را ز آتش دل سوز غم کرده کباب
 گاه در دیگ هوس پخته همه سودای خام گاه بوده در هوای ساقی و جام شراب
 گاه نوشیده می لعل از صراحی دو چشم گاه شده از دُردی دردِ ستم مستِ خراب
 چون به ملتان در رسید از شهر دهلی ناگهان کرد سوی کشور توران عزیمت با شتاب^۵

۱. همان، ص ۱۵۹. ۲. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸؛ تاریخ الفی، ج ۷، صص ۴۷۸۸-۴۷۸۷.

۳. متن، ص ۱۵۷، ۱۵۸. ۴. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸. ۵. متن، ص ۱۵۵.

بر اساس این ابیات برندق بهره چندانی از مدح آن پادشاه نبرده و پس از بازگشت به مارواءالنهر اوضاع بدی داشته است:

من غریب و مفلسم اما مدام از جزع چشم [می فشانم] بر رخ زردم به دم لعل مذاب
 مستجاب آمد دعای بنده در اوصاف تو زان که می گردد دعای درمندان مستجاب^۱

این مطلب، درست در تقابل با گفته تقی کاشی است که می گوید: «در این سفرها که بیست و پنج سال به طول انجامیده، وی زر بسیار به دست آورد».^۲ وی در طی این سفر از قنوج، شمس آباد، دهلی و ملتان می گذرد و به ماوراءالنهر باز می گردد.^۳

برندق پس از بازگشت از هند، در حدود ۷۹۲ق، بعد از بازگشت به خراسان دوباره به شاهزاده میرانشاه می پیوندد و به همراه او به تبریز می رود، این همراهی مجدد باید قبل از سالهای ۸۰۰-۸۱۰ق روی داده باشد زیرا میرانشاه در آن سالها حاکم تبریز بوده است. البته وی همچنان که در دربار میرانشاه بوده به سفرهای خود ادامه می داده و هر بار پس اتمام مسافرت به دربار وی باز می گشته است. در یکی از همین سفرها قبل از مرگ تیمور و قبل از ۸۰۷ق تصمیم می گیرد به سفر حج برود. این تاریخ بر اساس قصیده‌ای که برندق قبل از سفر حج خود در مدح خلیل سلطان سروده، به دست می آید. زیرا شروع سلطنت و حکمفرمایی خلیل سلطان به جای تیمور، بعد از این تاریخ است و پیش از این، او تنها از ۷۸۶ق به عنوان یکی از شاهزادگان دربار در هرات حکومت داشته است و برندق در این قصیده از او تحت عنوان پادشاه و یا سلطانی که به جای تیمور به

۱. همان.

۲. خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک: «برندق خجندی (از فرارود تا شبه قاره)»، صص ۱۹۱-۱۹۶.

تخت نشسته، نام نمی برد. برندق پس از خروج از هرات به نزد میرانشاه می رود و بر اساس این ابیات وی در این دوران با دلخوری از کم توجهی میرانشاه، با کسب اجازه از او به سفر حج قدم می گذارد و سفرش را از بغداد آغاز می کند:

- ور تربیت شاه نباشد به اجازت بندم به سوی دجله بغداد میان را
- لویا فتح کشیدم نخست در بغداد چنان که خسرو انجم بدین رفیع ایوان
چو عزم کعبه اعظم مرا مصمم شد شدم به قافله شوق سوی آن دیار روان^۱
لازم به ذکر است که تقی کاشی زمان این سفر را قبل از سفر برندق به هند دانسته که البته اشتباه است.^۲ او در طول این سفر در چند قصیده، خواجه پیر حسین، خلیل سلطان، شیخ الاسلام عماد الدین عصامی اعظم عبدالملک و ابوالمکارم علاءالملک علی (در مورد این افراد «سطور آینده») را مدح کرده و توصیف مناسک حج و کعبه و ... را به مدح این افراد پیوند زده، زیرا آن گونه که خود می گوید در این زمان در اوج فلاکت و بدبختی بوده و نیاز به حمایت مالی داشته است:

به اصل و نسل مرا اعتبار بسیار است به مال گرچه نی آم معتبر در این دوران^۳
از آنجاکه بعد مسافت میان وی و ممدوحان وی زیاد بوده احتمالاً وی یا این قصائد را از راه دور و از طریق کاروانهایی که بازمی گشته اند به حضور آنان فرستاده و یا در بازگشت خودش به ماوراءالنهر آنها را تقدیم ممدوحان خود کرده است. وی به احتمال قوی پس از اتمام حج باز به تبریز و به نزد میرانشاه باز می گردد. این همراهی دوباره، پس از افتادن

۱. متن، ص ۱۵۱، ۲۰۲. ۲. خلاصه الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۵.

۳. متن، ص ۲۰۴.

امیرانشاه از اسب که منجر به اختلال حواس این شاهزاده شد برای همیشه به پایان رسیده و احتمالاً او از ترس تیمور - که ملازمان میرانشاه را مقصر این حادثه می‌دانسته و برخی از ندمای او را به سبب اتلاف اموال شاهزاده به دار آویخته^۱ - به بلخ گریخته و آواره شده است: ایا به یمن تو امروز حُسن طالع بلخ شده چو آینه مهوشان صفانگیز منم برندق شاعر رسیده باز اینجا غریب و مفلس و بیچاره از سوی تبریز^۲ نبود و یا حذف نام تیمور در میان ممدوحان برندق و اشعار موجود دیوان وی، خود دلیلی دیگر بر درستی این مدّعاست.

این آوارگی برندق همچنان ادامه داشته تا وی درست در سال ۸۰۷ق که سال مرگ تیمور است، به ترمذ رفته^۳ و در این تاریخ در طی قطعه‌ای ولادت پسر ابوالمکارم ترمذی را به وی تبریک گفته و در قطعه‌ای دیگر قاضی جلال‌الدین اعظم را در این شهر ستوده و از او مدد طلبیده است.

درست بعد از این تاریخ برندق دوباره در فاصله سالهای ۸۰۷-۸۱۲ق به سمرقند می‌رود و از خلیل سلطان پسر میرانشاه بن تیمور (م ۸۱۴ق) که در این سالها در سمرقند حکومت داشته، یاری می‌طلبد.^۴

تقی کاشی می‌گوید که این آخرین سفر برندق بوده و وی در سال ۸۰۷ق یا ۸۱۲ق در سمرقند بر اثر بیماری از دنیا رفته است،^۵ این نقل کاشی با گفته پیش‌تر او که گفته

۱. ظفرنامه (یزدی)، ج ۲، ص ۱۰۰۰؛ حبیب‌السیر، ج ۳، صص ۴۸۲-۴۸۳.

۲. متن، ص ۲۳۲. ۳. مشخص نیست که آیا برندق قبل از این تاریخ نیز در آنجا بوده یا نه و

همچنین نامعلوم است که وی چه مدتی در این شهر مانده است. ۴. متن، ص ۱۶۵.

۵. خلاصه‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۸۰؛ البته تقی خود بر روی این تاریخ دوم خط کشیده و در حاشیه تاریخ اول را ذکر و اصلاح کرده است.

برندق هشتاد سال عمر کرده، مطابق نیست زیرا او در ۷۵۸ق به دنیا آمده و هشتاد سال بعد مطابق با ۸۳۵ق می‌شود و از طرفی دیگر خود کاشی می‌گوید که او به ملازمت بایقرا بن عمر شیخ (حک در ۸۱۷ق و م ۸۲۰ق) رسیده^۱ و این خود با تاریخی که برای درگذشت برندق ذکر می‌کند، مطابقت ندارد. بر اساس منابع، برندق بعد از ۸۰۷ق و بعد از ۸۱۷ق به بلخ رفته و به دربار بایقرا بن عمر شیخ پیوسته زیرا این شاهزاده در این تاریخ در بلخ حکومت داشته است.^۲

دولتشاه و کاشی می‌گویند برندق به همراه بایقرا به بخارا، سمرقند، خراسان و عراق سفر کرده است،^۳ در اینجا باید گفت، هرچند برندق در اشعار خود به مسافرت به این شهرها اشاره کرده، ولی نمی‌توان زمان دقیق و حدودی آنها را مشخص کرد، مثلاً سفری به بخارا داشته که در آنجا با شاعران به مشاعره و امتحان اشعار انوری پرداخته^۴ و زمان آن نامعلوم است. همچنین مدتی را نیز در زندان اندکان زندانی بوده^۵ و به گفته تقی کاشی به مدت ده سال در هرات ساکن است،^۶ این گفته کاشی با اشارات برندق در اشعارش تایید می‌شود.

۱. همان.
۲. تذکرة دولتشاه، ص ۳۷۱؛ به پیروی از وی، لطائف‌الطوائف، صص ۲۵۲-۲۵۳؛ عرفات‌العاشقین، ج ۲، صص ۷۶۷-۷۶۸؛ خلاصة‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۶؛ تذکرة آتشکاه، ج ۲، ص ۳۱۷.
۳. تذکرة دولتشاه، ص ۳۷۱؛ خلاصة‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۶.
۴. متن، ص ۲۳۲.
۵. همان، ص ۲۱۳.
۶. خلاصة‌الاشعار، (خطی ۱۰۴ ب، دانشگاه تهران)، برگ ۱۷۶.